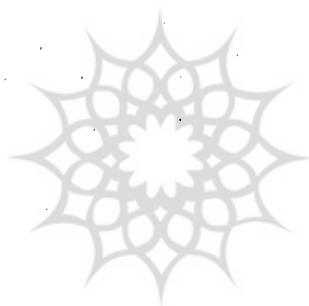


از این تثلیث نامقدس خلاصی بیابیم، می‌توانیم زودتر علوم اجتماعی جدیدی بسازیم که جنبه‌ی تاریخی داشته باشد: علوم اجتماعی تاریخی. در واقع والرشتاین می‌خواهد بگوید که نظریه‌پردازی ناب را نمی‌پسندد و فکر می‌کند باید سیر تاریخی مفاهیم را در نظر گرفت تا بتوان موقعیت کنونی آنها را تشخیص داد. به نظر او باید راه تازه‌ای در علوم اجتماعی گشود که اتکاء به واقعیات داشته باشد؛ تأکید بر فرهنگ به منظور ایجاد تعادل در برابر تأکیدی که عده‌ای بر اقتصاد یا جامعه‌ی سیاسی می‌گذارند به هیچ‌روی معضل‌گشا نمی‌تواند شد و ما را از این بن‌بست نمی‌رهاند، بلکه برعکس وضع را بدتر می‌کند. سرانجام والرشتاین خود می‌پذیرد که راه‌حل آسانی برای این معضل ندارد.



(ادامه دارد)



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

فرهنگ زندگی یا

«با خوددپیگانگی فرهنگی»

علی بلوکباشی

متن سخنرانی در مراسم دهمین سالگرد

تأسیس فرهنگخانه مازندران، تابستان ۱۳۷۴

در جامعه بزرگ انسانی، فرهنگهای بسیار گوناگون و متفاوت از یکدیگر وجود دارند. با این که هر یک از این فرهنگها ویژگیهای خاص خود را دارد، لیکن همه آنها در بعضی از عنصرهای فرهنگی با یکدیگر همانند و مشابهاند. از زمانی که روابط میان جامعههای مختلف جهان نزدیکتر و گسترده تر شده، و میزان دادوستدها و مبادلههای اقتصادی و تجاری میان آنها بالاتر رفته، و دستگاههای ارتباطی سمعی و بصری بین المللی وسعت یافته، بده پستانهای فرهنگی و همانندگی رفتارها و ارزشهای اجتماعی و فرهنگی نیز میان مردم جهان افزایش یافته است. همراه با گسترش این روابط، جامعههای سنتی و فرهنگهای قومی و ملی مورد هجوم فرهنگهای بیگانه قرار گرفته است. فرهنگهای مهاجم، به خصوص فرهنگهای غربی که زاده پیشرفت تکنولوژی و تولید انبوه صنایع ماشینی است، در ناتوان ساختن و نابود کردن فرهنگهای جامعههای مورد تهاجم، و بی ریشه و بی مایه کردن فرهنگوران آن جامعهها نقش مهم و مؤثری دارند.

سرزمینهایی که در معرض تاخت و تاز فرهنگهای بیگانه قرار گرفته اند در مقابله و مبارزه با فرهنگهای مهاجم دو راه بیش ندارند: نخستین راه، و بخردانه ترین آن، این است که سرزمینهای مورد حمله فرهنگهای بیگانه عناصر سودمند و بیا ارزش این فرهنگها را بگیرند و آنها را در قرنطینههای اجتماعی - فرهنگی خود با انگارهها و شیوههای رفتاری و اخلاقی و نیازهای اجتماعی و اقتصادی و روانی مردم جامعه خود سازگار و هماهنگ کنند. در این صورت جامعههای مورد تهاجم می توانند تاب و توان ایستادگی در برابر فرهنگهای مهاجم بیگانه را بیابند و از ارزشهای

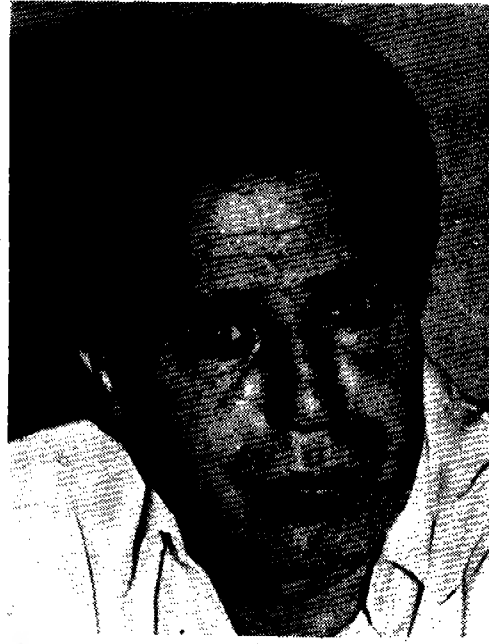
مادی و معنوی فرهنگهای غیر خودی در بازسازی جامعه‌های خود، و پیشبرد روند زندگی اجتماعی و اقتصادیشان در روزگار کنونی سود جویند و زیستی بهینه یابند. دومین راه این است که مرزهای فرهنگی خود را به سوی فرهنگهای بیگانه بکشایند و همچون میزبانی مشتاق پذیرای ورود آنها گردند. در این حال، خواهی نخواهی، فرهنگهای بیگانه، به خصوص فرهنگهای جامعه‌های صنعتی، با نیروی قوی ویرانگرشان فرهنگهای قومی و سنتی جامعه‌های میزبان را، از زبان و ادب و هنر گرفته تا دین و دانش و آداب و رسوم و اخلاق، و به طور کلی همه دستاوردهای مادی و معنوی آنها را در هم می‌پاشد و چنان بی‌رنگ و بی‌بهایشان می‌کند تا رفته رفته رشته‌های پیوند میان مردم این جامعه‌ها با فرهنگهایشان از هم بگسلد. در این هنگام است که مردم این سرزمینها از فرهنگ بی‌هویت شده و رنگ باخته خود دوری می‌جویند و آن را همزادی مزاحم می‌پندارند و اندک اندک آن را از ذهن و اندیشه و زندگی خود بیرون می‌رانند و فرهنگ بیگانه را جایگزین فرهنگ خود می‌کنند و به آفت و بیماری «فرهنگ‌زدگی» مبتلا می‌شوند.



«فرهنگ‌زدگی» نوعی بیماری و کمابیش چیزی شبیه بیماری «آلزدمی» است. آلزدمی بیماری مخصوص زنان تازه‌زا در فرهنگهای سنتی است. مردم جامعه‌های سنتی جهان به موجودی افسانه‌ای باور دارند که دشمن مادران تازه‌زا و عاشق و شیفته کودکان آنان است. این موجود وهمی در فرهنگهای جهان به نامهای گوناگونی خوانده شده است. ایرانیان آن را «آل» می‌نامند. بنا بر پنداشت عامه مردم، اگر زنان تازه‌زا در ده روز اول دوره زایمان خود تنها و بی‌محافظ بمانند، آل به بالینشان می‌آید و با ترمستی جگرشان، یا جگر نوزادشان را می‌زند و می‌برد. اگر این هیولای وهمی و نادیدنی بتواند جگر زانو یا نوزاد را بدزد و از فراز آنها بگذراند، مادر یا کودکش را رنجور و بیمار می‌کند و ریشه رویش زندگی را در وجودشان می‌خشکاند. این بیماری در فرهنگ عامه ایران به «آلزدمی» معروف است. زن یا کودکی را هم که آل رنجور و بیمار کرده «آلزده» می‌خوانند.

فرهنگ‌زدگی نیز همچون آلزدمی آفت و بیماری مرموزی است که از ریش فرهنگهای بیگانه مهاجم به بن درخت تناور فرهنگهای قومی و سنتی، و ریشه شخصیت فرهنگی آدمیزادگان در یک جامعه آشکار می‌گردد. هنگامی که پایه شخصیت اجتماعی و فرهنگی مردم جامعه‌ای سست و ناتوان گردد استعداد و آمادگی پذیرش فرهنگهای وارداتی را می‌یابد و به این گونه هیولای بیماری فرهنگ‌زدگی را پذیرا می‌شود.

وقتی این بیماری در جامعه‌ای رخنه و نفوذ کرد، رفته رفته شیره حیات فرهنگی مردم را از رگهای عصبیت آنها می‌مکد و آنان را تهی از هویت فرهنگی خود و جدا از میراث اجتماعی پدران و نیاکانشان می‌کند. کسانی که به بیماری فرهنگ‌زدگی دچار می‌شوند، همواره فرهنگهای بیگانه را پدیده‌ای نیرومند و والا و برتر از فرهنگ آبا و اجدادی خود می‌پندارند، و فرهنگی را که خود در آن زیسته و پرورده شده‌اند ناچیز و بی‌بها و ناشایست برای زندگی می‌انگارند. زمانی که این بیماری



● دکتر علی بلوکباشی

فراگیر شود و همه اعضای یک قوم یا جامعه‌ای را مبتلا کند، همچون خوره به جان مردم می‌افتد و شیرۀ عصبیت فرهنگیشان را می‌خورد و آنان را از «خود» و «فرهنگ خود» جدا و «با خود بیگانه فرهنگی» می‌کند.



در جامعه ایران، نخستین کسانی که به بیماری فرهنگ‌زدگی گرفتار و با خود بیگانه فرهنگی شدند و از فرهنگ قومی و سستی و حاملان آن گسستند و شیفته جلوه‌های فریبنده فرهنگهای بیگانه غرب گشتند، از گروه تحصیلکرده و قشر به اصطلاح روشنفکر مآب بودند بی‌علاقگی این افراد به فرهنگ سستی قومی، به ویژه فرهنگ عامه، که انگ عامیانه و عقب‌ماندگی به آن زده شده است، و ازدگی آنان از فرهنگی که در آن رشد کرده و بالیده‌اند، و رماندگیشان از آنچه که خود دارند، سبب گسستگی میان این قشر تحصیلکرده متجدد و توده مردم سستی شد. نتیجه این گسستگی فرهنگی چنین شد که پهنه عملکرد فرهنگ قومی و سستی، که در گذشته عامل اساسی و مهم تنظیم شیوه زندگی و رفتارهای اجتماعی و اقتصادی مردم در جامعه به شمار می‌رفت، در حوزه اجتماعات مردم طبقات پائین جامعه، از مردم کم‌سواد یا بی‌سواد کوچه و بازار شهرها گرفته تا مردم ایلی و روستایی محدود گردید. به این طریق، فرهنگهای سستی نیروی پویایی و زایندهگی خود را در جامعه، که سازگار با اوضاع زمان و چگونگی فعالیتهای اجتماعی و اقتصادی پیش می‌رفت و پیوسته تحول می‌یافت، از دست داد و از خط انتقال و اشاعه کتبی و رسمی دور افتاد و به صورت شفاهی صرف در

میان عامه مردم باقی ماند.

در این مقطع تاریخی از حیات اجتماعی مردم ایران، فرهنگ سنتی نقش و اهمیت سودمند اثربخش گذشته را، که نظم بخشیدن به روابط اجتماعی و تفکر جمعی و تقریر و تبیین ارزشهای معنوی بوده است، از دست داده و به صورت شیء و کنالایی درآمد که زینت بخش گفتارها و نمایشهای رادیویی و تلویزیونی، و آرایه‌بند جعبه‌آینه‌های موزه‌ها و نمایشگاهها، و اسباب فراخوانی و جذب «توریست» و سرگرم کردن مردم و تقویت مقاصد سیاسی و اجتماعی حکومتها شده است. این چنین کاربردهای ناروا و نابجا از «فلکلور» (Folklore) یا فرهنگ عامه در سرزمین ما سبب شد که بعضیها با نادیده انگاشتن ارزش و اعتبار اصلی و واقعی فلکلور، و کاربرد اساسی آن در انتقال معارف و تجربه‌ها و ارزشها از یک نسل به نسل دیگر در گذر زمان، آن را فقط «جنبه نمایشی یک تمدن» یا «وجه سرگرم‌کننده یک فرهنگ» ببینند. این گروه اهل اندیشه، با انکار نقش و کارکرد آموزشی - پرورشی، نظم‌دهی، اعتبار و اقتداربخشی، و زمینه نیرومند روان‌شناختی فرهنگ عامه در گذشته، و استمرار و تداوم آن در کل جامعه‌های سنتی، فلکلور یا فرهنگ عامه را به خطا، تنها وسیله برای فرونشاندن آتش آزتوریست‌ها، یا به عبارتی دیگر، فلکلور را همچون «تفریحات سالم» برای «ارضای توریست» می‌پندارند. فرهنگ عامه در نظر اینان چنان نازل و سخیف آمده که از تبدیل «فرهنگها به فلکلور» می‌هراسند و آن را با «تبدیل هنر به کالای مصرفی، و عشق به دفع شهوت، و معبد به بازار مکاره برای جذب توریست و سرگرم کردن عامه مردم» می‌سنجند. (نک: شایگان، داریوش، آسیا در برابر غرب، ۱۳۵۶)

گسستگی فرهنگی میان گروه باسواد فرهنگ‌زده و گروه توده فرهنگ‌گور عامی، نه تنها سبب پسر رفت و فروافتادگی فرهنگ قومی و فرهنگ عامه و حبس آن در ذهن و حافظه شده، بلکه همان گونه که قبلاً گفته شد مانع انتقال آن به صورت کتبی به نسلهای بعدی نیز گردیده است. نتیجه این که مردم عامه آنچه را که از فرهنگ گذشته و میراث نیاکان در حافظه جمعی خود دارند به صورت شفاهی به یکدیگر و به نسلهای بعدی انتقال می‌دهند. انتقال فرهنگ و فلکلور و مجموعه دانسته‌ها و تجربه‌ها به صورت شفاهی و تقلیدی و از راه زبان سخت آسیب‌پذیر است و دیر یا زود روزی ماهیت اصلی خود را از دست می‌دهد و از میان می‌رود.

نکته گفتنی دیگر این که گسستگی فرهنگی میان فرهنگ‌زدگان و فرهنگ‌وران عامه، فهم «زبان» را نیز، که مهمترین عامل مشترک پیوند میان این دو گروه یا هم بود، از آنها گرفت و شکافی عمیق میانشان پدید آورد، به طوری که امروز هر یک از این دو گروه به زبانی با مفاهیم و نمادهای گوناگون سخن می‌گویند. (نک: حبیبی، حسن، جامعه، فرهنگ، سیاست، ۱۳۶۳)

به این گونه گروهی دانسته یا نادانسته هیولای فرهنگ‌زدگی را به خانه امن خود راه دادند و با چنگال نیرومند آن ریشه‌های فرهنگی و پیوندهای معنوی و عاطفی خود را با گذشته و گذشتگان بریدند و مردمی بی‌ریشه تاریخی - فرهنگی، و از همه مهمتر، با خود بیگانه فرهنگی شدند. اکنون

نیز، آگاهانه یا ناآگاهانه، همه ملاکها و ارزشهای والا و معتبر فرهنگ قومی را ناچیز می‌شمردند و به ریشخند می‌گیرند. این چنین است که می‌بینیم این جماعت با خود بیگانه فرهنگ‌زده به توده اصیل فرهنگور جامعه‌های سنتی، که هنوز در فضا و هوای فرهنگ ریشه‌دار خود می‌زیند، پشت کرده‌اند و از آنان دوری جست‌ه‌اند و دانسته‌ها و باورهای آنان را نازل و بی‌بها جلوه می‌دهند و با تیر نادانی و خودپسندی بن و شاخه فرهنگی خود را می‌بُرند، در حالی که خود روی شاخه‌های آن نشسته‌اند. از ثمر آن بهره می‌برند. این گروه از مردم فرهنگ‌زده را، خوزه اورتگای گاست (Jose Ortega y Gasset) فیلسوف اسپانیائی، انسانهای توده‌ای و میان مایه می‌نامد. در توصیف این گروه، در کتابش قیام توده‌ها، می‌نویسد: این گونه آدمها در میان همه طبقات و اقشار و گروههای جامعه، از کارگر گرفته تا بورژوا و دانشمند، وجود دارند. او «دانشمندان یک بعدی» را که «راز هستی را محدود به حوزه حرة‌ای خود می‌دانند» و «در آنچه که مربوط به رشته تخصصیشان می‌شود عالمند، ولی در آنچه که مربوط به فرهنگ و تفکر و آرمانهای بشریت می‌شود افرادی میان مایه‌اند، از گروه انسانهای توده‌ای، بی‌طبقه و ریشه می‌داند. (نک: شایگان، همانجا)



فرهنگ قومی و فرهنگ عامه به مثابه قلب تپنده یک قوم و یک ملت می‌ماند. تا زمانی که این قلب بتپد، روح زندگی و بقا و بالندگی فرهنگ را در رگهای پیکر جامعه می‌دواند و جامعه را زنده و پویا برپا نگه می‌دارد و به حرکت و پایداری و مبارزه وامی‌دارد. گردش این مایه فرهنگی در شریان جامعه، نیروی دفاعی و ستیز فرهنگوران جامعه را در برابر سیل هجوم بیگانگان و سیل خروشان فرهنگهای غیر خودی تقویت می‌کند و استحکام می‌بخشد. در تاریخ حیات بسیاری از ملتها، مجموعه‌ای از ادبیات عامه، که پایگاه مردمی بسیار قوی داشته و فریاد اعتراض طبقه دهقان و کارگر زحمتکش علیه بزرگ مالکان و زورمداران حکمران بوده، همچون سلاحی برنده برای تبلیغ ضد قلدران بهره‌کش، و وسیله‌ای برای سرنگون کردن نظامهای خودکامه، و دگرگونی روابط اجتماعی و اقتصادی استثمارگرانه در جامعه به کار رفته است. زمانی که در چین، برای نخستین بار «فابلها» (Fable) ازوپ (Aesop) ترجمه و منتشر شد، مأموران حکومتی چنین نسخه‌های افسانه‌های ازوپ را جمع‌آوری و توقیف کردند. حکمرانان امپراطوری چین تصور می‌کردند که این افسانه‌ها را مردم چین ساخته و پرداخته‌اند تا امپراطور چین و شیوه حکومتی او را هجو و ریشخند کنند.

مردم آفریقا به هنگام خیزش استقلال‌طلبانه خود علیه حضور بیگانگان در سرزمینهایشان، و مبارزه برای بیرون کردن آنها از خاک آفریقا، با اتکا به فرهنگهای قومی - سنتی خود و کاربرد سرودهایی از ادبیات عامه، دستیابی به استقلال و آزادی را آسانتر کردند. آفریقائیان در دوران مبارزات خود برای تحکیم حس وحدت و یگپارچگی قومی و تقویت غرور ملی‌گرایی ضد استعماری و تعمیم روحیه دوستی و یگانگی سیاسی و اقتصادی در میان مردم سرزمینهایشان از

ترانه‌ها و سرودهای قومی زبانگرد مردم استفاده می‌کردند. گفتنی است که نخستین سرود آزادی ملل آفریقا به نام «خدا به سرزمین آفریقا برکت بدهد» (God Bless Africa) براساس یکی از همین ترانه‌های قومی آفریقایی ساخته شده است.



آخرین مطلب این که، مادر شهرها و جامعه‌هایی زندگی می‌کنیم که زنجیره پیوند مردم آنها با گذشته و گذشتگانشان کم و بیش سست شده یا گسسته است. در قدیم هر پدیده و نهادی که در شهرها و جامعه‌های ایران بنیاد می‌گرفت، سازگار و متناسب با نظامهای اجتماعی و اقتصادی و نهادهای فرهنگی و دینی ما بود. همه پدیده‌ها و نهادها از پشتوانه فرهنگی نیرومندی برخوردار بودند، و نقش عمده و مهمی در تحکیم روابط اجتماعی و انسجام و تعمیم معیارهای رفتاری مردم، و ارائه طریق به مردم در مقابله و مبارزه با تهاجم فرهنگهای غیر خودی و بیگانه داشتند. رشته‌هایی آشکارا و نهانی، این مؤسسات و نهادها را با فرهنگ مردم و جهان درونی و آرمانی آنها می‌پیوست. هر نهاد و پدیده‌ای مجموعه‌ای از راز و رمزها بود، نشانه‌هایی از فرهنگ و حکمت و باورهای دینی مردم ما داشت. مثلاً نهاد زورخانه جایگاه پرورش پهلوان و روحیه پهلوانی و رفتارها و خصصنهای جوانمردی و ایثارگری بود. تکیه مجمع مناسک و شعایر مذهبی و تقویت ایمان و روحیه دینی بود. قهوه‌خانه مکتبی برای اشاعه و ترویج فرهنگ حماسی و ملی و مذهبی و پایگاه رشد هنرهای کلامی و تجسمی نقالی و نقاشی بود. حمامهای عمومی نیز، نه تنها محلی برای تطهیر جسم بود، بلکه پایگاه گروهها و قشرهای اجتماعی مردم و تبادل فرهنگ و اندیشه میان آنان هم بود. ورزشکاران رفتن به زورخانه و تکیه و به تن کردن جامه پهلوانی و جامه سیاه عزا را با تن ناشسته و آلوده ناروا و ناشایست می‌پنداشتند. از این رو پیش از گام نهادن به این مکانهای قدسی به حمام می‌رفتند و تن را در آن پاک و تطهیر می‌کردند. گردانندگان تکیه‌ها و علم‌کشان دسته‌های عزا نیز همه از پهلوانان و لوطیان زورخانه کار و قهوه‌خانه‌رو بودند. این گروه از عامه مردم، پس از تطهیر جسم در حمام، تن را با «میل» «کباد» و «سنگ»، و اندیشه و رفتار را با کلام مرشد شاهنامه خوان در زورخانه ورزش می‌دادند و می‌پروردند؛ در تکیه روان را با ذکر مصایب خاندان پیغمبر، از زبان مداحان، و تکرار مناسک و شعایر مذهبی صیقل و جلا می‌دادند، و به قهوه‌خانه هم که می‌رفتند اندیشه و احساس و گرایشهای ملی و قومی را با داستانهای حماسی شاهنامه از زبان نقالان، و شعر و شعرخوانی سخنوران، تقویت می‌کردند.

این نهادها و پدیده‌ها تا به کار بودند همچون یک وسیله ارتباطی نیرومند در جامعه سنتی ما عمل می‌کردند و با توش و توان خود رشته‌های پیوند را میان گروهها و نسلها استوار و محفوظ نگه می‌داشتند. از زمان بده بستانهای تجاری، صنعتی و فرهنگی ایران با کشورهای خارج، به خصوص کشورهای اروپایی، و گسترش نظام ارتباطات سمعی و بصری در سرزمین ما، به خصوص در جامعه‌های شهری، این نهادها اعتبار و ارزش و کاربریهای پیشین خود را از دست داده‌اند. امروز

مختصه‌های فرهنگی سیمای شهرها و جامعه‌های شهری ما در هم ریخته و بی‌اصل و ریشه شده است. پدیده‌هایی چون باشگاههای ورزشی، کافه تریاها، سینماها، تئاترها، بوتیکها، و سبک و شیوه معماری شهرها و خانه‌ها و دکانها ریشه در ژرفای فرهنگ ما ندارند. بیشتر دستافریده‌های معماری صنعتی و هنری امروزی ایران، ارتباط و تناسب فرهنگی با همذاتهای خود در جامعه‌ها و فرهنگهای بیگانه دارند. اگر هنوز اصالت و ویژگیهایی از فرهنگ سنتی - قومی در سبک و شیوه‌های از معماری ساختمانها یا سبک رفتاری و محتوای فرهنگی نهادها و مؤسسات می‌بینیم، به ریشه فرهنگی و هنری امروزی مردم ما تعلق ندارد، بلکه دنباله یک سیر فکری کهن و تقلید و رار حرکتها و سلیقه‌ها در فرهنگ قومی ایران اسلامی قدیم است، که نسل اندر نسل ادامه یافته و به زگار ما رسیده است.

متولیان فرهنگ مملکت ما آن توجه و دلسوزی ضرور و لازم را که باید به فرهنگ قومی و ملی مردم ما داشته باشند، نداشته و ندارند، هنوز در این کشور، با تمدن و فرهنگ چند هزار ساله، زمان و نهادی ثابت و استوار نیست که مسئولیت بررسی و مطالعه و گردآوری فلکلر یا فرهنگ را در سرزمینی با این گستردگی فرهنگی و تنوع قومی به عهده داشته باشد. در کشورهای پایی از حدود دو قرن پیش با روش دقیق علمی به تحقیق و گردآوری فلکلر خود پرداخته‌اند و روز از این کار پژوهشی و این ذخایر فرهنگی مردم بهره‌مند شده‌اند، لیکن ما هنوز در خم یک چاهیم! ما در کشورمان یک نشریه مخصوص تحقیقات فلکلری نداریم، در حالی که کشورهای چکی چون افغانستان و تاجیکستان مجله‌هایی ویژه آثار فلکلری دارند و مرتباً پژوهشهای هشگران خود را در زمینه فرهنگهای قومی و سنتی مردمشان چاپ و منتشر می‌کنند.

در کشور آمریکا، سرزمینی که در سنجش با ایران پیشینه تاریخی و فرهنگی بسیار کوتاهی دارد، فلکلر در دانشگاههای آن جایگاه ویژه و مهمی یافته است، به طوری که در برخی از دانشگاههای دوره لیسانس، فوق لیسانس و دکترای رشته فلکلر اختصاص داده‌اند. لیکن در دانشگاههای ما خبری از فلکلر یا فرهنگ عامه به عنوان یک رشته علمی نیست. اگر در بعضی از رشته‌های دانشگاهی هم دو یا سه واحد درس فرهنگ عامه گذاشته‌اند، آن نیز فقط برای پر کردن قلمدادهاست، نه آموختن فرهنگ عامه در کتابهای درسی مدارس ما هم، که بنیادی‌ترین پایگاه برای شکل دادن به شخصیت فرهنگی کودکان و نوجوانان است، ارزش و بهایی شایسته به فرهنگ عامه، ویژه گونه‌هایی از ادبیات عامه، مانند ادبیات کودکان، ادبیات نمایشی عامه، شعر عامه نداده‌اند و بها و مباحثی در شناساندن آنها نگنجانیده‌اند.

سالهاست که سخن از هویت فرهنگی و حفظ و حراست از فرهنگ ایرانی - اسلامی خود را داریم و عبارت «مقابله با تهاجم فرهنگی غرب» زیانگردد همه مسئولان فرهنگ سرزمین ماست، من چنان که می‌نماید هنوز راهی برای مقابله با تهاجم فرهنگی و سلاحی درخور و مؤثر برای روزه با آن نیافته‌ایم و نیافته‌اند. در صورتی که اگر به جای حرف و شعار از تجربه‌هایی که دیگران

در این زمینه در سرزمینهای خود کرده‌اند، درس بیاموزیم، در خواهیم یافت که یکی از راههای بنیادی و اثربخش در مبارزه با هجوم فرهنگهای بیگانه، و ایستادگی در برابر اثرات زیانکار آنها، همانا بهادادن به میراث اجتماعی و فرهنگی مردم ایران و شناخت و شناساندن جنبه‌های گوناگون شیوه‌های رفتاری، عقلی، فرهنگی، هنری، و اخلاقی مردم در جامعه‌های کهن سستی، و ترویج و اشاعه ارزشهای سودمند و کارآمد این فرهنگها در جامعه امروزی است. رسیدن به این هدف از طریق پژوهش در جامعه‌ها و فرهنگهای پراکنده در این سرزمین، و گردآوری و تألیف و چاپ مجموعه آثار به دست آمده، و در دسترس گذاشتن و پخش این آثار از رسانه‌های همگانی و آموزش در مدارس و دانشگاهها، و به نمایش گذاشتن دستاوردهای مادی این فرهنگها در موزه‌ها و نمایشگاهها و مجتمعهای فرهنگی و پارکهای عمومی، میسر خواهد بود.

بیش از این گفتن در حوصله جمع در این مجلس نیست و احیاناً آزردهی خاطر به بار خواهد آورد:

گر نگویم من حقیقت وای تو!
وربگویم زان بلغزد پای تو!

پس بیائید همه با هم خط ارتباط فرهنگی را میان خودمان و گذشتگانمان پررنگ و استوار کنیم. بیائید با هم جوانانمان را با گذشته‌شان آشنا کنیم و جنبه‌های سودمند و سازنده فرهنگ قومی و سستی پدرانمان را، به هر شکل و صورتی که ممکن است، برای فرزندانمان تصویر کنیم و به آنها درس «در فرهنگ خود زیستن و به فرهنگهای دیگر نگریستن» را بیاموزیم تا در زندگی به کار گیرند